

ذکر خیری از قاضی سعدالدین خان و خاندان "خان علوم" کندهاری (۲)



قاضی سعد الدین خان "خان علوم"

قاضی القضاة عهد امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و یک سال در عهد امانی

قاضی سعدالدین "خان علوم"، مانند پدر و پدرکلانش از شخصیت های علمی و فرهنگی و قضائی کشور بود که تالیفات متعددی از وی برجای مانده است. ظاهراً نخستین وظیفه ملی وی اینست که به نمایندگی از امیر عبدالرحمن خان به عنوان رئیس هیئت تعیین خط سرحدی بین ایران و افغانستان و مستملکات روس سهم فعال گرفت و بعد بحیث والی هرات مقرر شد و ۱۴ سال در این مقام در هرات اجرای وظیفه نمود و سپس به عنوان قاضی القضاة کابل از هرات به کابل فرخوانده شد و مدت ۲۰ سال یعنی از اواخر عهد امیر عبدالرحمن خان تا دوره امیر حبیب الله خان و یک سال در عهد امانی به حیث قاضی القضاة کابل اجرای وظیفه نمود. واکثریت کتب علوم دینی آن عصر که از طرف دولت افغانستان به چاپ رسیده، از نظر او گذشته است و در عین حال مشاور امور شرعی شخص پادشاه نیز بوده است. افزون بر آن در سره کردن وصحت نمودن سراج التواریخ، سهم فعال و چشمگیر داشته است، چنانکه در دیباچه آن از وی یاد شده است.

قبل از اینکه به ویژه گی های شخصیت قاضی القضاة سعدالدین خان پرداخته شود، این حکایت جالب از قلم یکی از نوادگانش در باره وی شنیدنی است: وقتی خان علوم قاضی عبدالرحمن خان در شیوه کی کابل چشم از جهان پوشید، قاضی سعدالدین خان که والی هرات بود، به حیث قاضی القضاة کابل مقرر و به مرکز فراخوانده شد. هنگامی که کاروان شتر، بار و بنه والی هرات را انتقال میداد، حسودان و بدخواهان به امیر خبر دادند که سعد الدین خان در مدت حکمرانی خود مال و ثروت فراوانی جمع نموده و یک کاروان که متشکل از ۸۰ شتر بار است همه از قالین های قیمت بها همراه با مقداری طلا و ظروف انتیک و جواهراتی است که با ظلم و شکنجه از مردم هرات گرفته و در صندوقها بار بسته و با خود حمل میکند. امیر از این خبر نهایت خشمگین می شود و روزیکه کاروان به نزدیک کابل میرسد، امیر به بهانه شکار از کابل بیرون میرود و بطرف ارغنده همینکه به کاروان میرسد، می بیند که واقعاً همه شترها بار از صندوقهای بزرگ و قفل های گران سنگ است. سعد الدین خان در پیشاپیش کاروان با اهل و عیال خود قرار داشت و در عقب وی عمله و قله کاروان بزرگی را هدایت میکردند. امیر از دیدن آن همه صندوقها عصبانی شده در عقب کاروان فرود می آید و دستور میدهد تا صندوق ها را از شترها بزیر بکشند و قفل ها را بشکنانند. بدستور امیر یکی دو، سه، چهار و پنج و شش و ده، پانزده و بیست صندوق را شکسته باز میکنند، اما امیر مشاهده میکند که در همه این صندوقها کتاب های نفیسی در میان پارچه ها پچانده شده و با کمال احتیاط و دقت جا بجا شده اند. امیر دوباره

دستور میدهد که دیگر صندوقها را نشکنند و از آنجا با غضب به کابل باز میگردند و همان کسی را که چنین اطلاع نادرستی را به وی داده بود، به سزای اعمالش میرسانند و میگویند: نزدیک بود شخص صادقی را در چشم من خوار نمایند. از آن است که اخلاص و ارادت امیر در مورد قاضی سعدالدین خان بیش از پیش میگردد. (۱۶)

داستان دیگری هم از برخورد امیر با قاضی سعدالدین خان حکایت میشود که آنهم جالب و در نوع خود بی نظیر است. باری امیر عبدالرحمن خان میخواست شیوه عدالت گستری قاضی سعدالدین خان را بیازماید و خوشبختانه که قاضی از این آزمون سر بلند و موفقانه بیرون می آید و مایه خوشنودی امیر و افتخار خاندان علمی میگردد. داستان از این قرار است که: هنگامی که امیر در بخارا به حال تبعید بسر می برد، روزی به پول احتیاج پیدا نمود و از شخصی که در بخارا با او دوست شده بود مبلغی پول قرض گرفت. سالها بعد که سردار به افغانستان آمد و بر تخت امارت کابل تکیه زد، آن دوست بخارائی اطلاع می یابد که سردار عبدالرحمن خان به پادشاهی افغانستان رسیده است، اگر به افغانستان برود و همان پول قرض خود را از امیر درخواست کند، آیا امیر او را خواهد شناخت و پول او را مسترد خواهد کرد یا خیر؟ با این نیت از بخارا به کابل آمد و چند روز بعد خود را به حضور امیر رسانید و با گفتن نام و نشان خود پول خود را از امیر تقاضا کرد. مگر امیر از قرض وی منکر شد. مرد بخارائی با اندوه بسیار از دربار برگشت و چند روزی در کابل سرگردان میگشت و با هر که روبرو میشد داستان قرض دادن به امیر و انکار او را از گرفتن پول از وی بیان میکرد. آنکه این داستان را می شنید به مرد بخارائی میگفت برو برادر پشت کارت، گرفتن پول از امیر عبدالرحمن کار اسانی نیست و زور فیل میخواهد. سرانجام روزی یکی از شنوندگان داستان مرد بخارائی به وی مشورت داد که نزد قاضی القضاة سعدالدین خان برو و علیه امیر عارض شو، شاید قاضی به عرضت گوش کند و چاره ای شرعی برایت بسنجد. شخص چنین کرد و نزد قاضی سعدالدین خان رفت و علیه امیر عارض شد. قاضی القضاة هم در زیر عریضه وی امر داد: "مدعی ومدعی علیه حاضر محکمه گردند تا نظر به حکم شریعت محمدی مدعی علیه یا پول را بدهد و یا قسم بخورد که پول را ننگرفته است."

بنابراین موضوع به استحضار امیر رسانیده میشود. در روز موعود امیر از از دربار بیرون می شود و با شمشیر آخته و برهنه یکر است به دارالقضاء می رود و میخواهد نزدیک قاضی القضاة بالا رفته پهلوی وی بنشیند، اما قاضی القضاة همینکه چشمش به امیر می افتد، بدون آنکه از جایش بلند شود با دست اشاره میکند که پیش نیاید و میگوید جای شما امروز پهلوی مدعی شما است تا محکمه به قضاوت بپردازد. امیر عبدالرحمن خان با شنیدن این دستور قاضی شمشیر را به یکسو می اندازد و خطاب به قاضی سعدالدین خان میگوید: بخدا قسم که اگر غیر از این حکم میگردید گردنت را با این شمشیر قطع میکردم. و اکنون که ترا چنین عادل دیدم خاطر من از جانب شما بسیار شاد گشت. و بعد قصد و نیت خود را از نپرداختن پول به دوست بخارائی بیان میکند و میگوید: میخواستم به این دوست بخارائی اجرای عدالت را نشان بدهم. سپس امیر قرضش را به قرضدار می پردازد و او راضی از کابل باز میگردد. (از یاد داشتهای جناب انجنیر خورمن علمی)

به گفته مرحوم حبیبی، خان علوم سعدالدین خان در سال ۱۳۰۷ هجری قمری، کتاب "ازالة الشین فی حق الوالدین...." خود را نوشت. (۱۷)

قاضی سعدالدین خان به گفته دانشمند نامدار کشور علامه رشاد، شاعر چیره دستی نیز در زبانهای دری و عربی بود و اشعار او در این دوزبان به تخلص "طالع" موجود است. نمونه کلام شعر دری وی اینست:

مخمس بر غزل حافظ شیرازی:

مطلع:

دشمن! در جنگ من و دوست چه گردی دلشاد
گر به یک چشم زدن می شود عکس او ایجاد
در تغیر بود این معرکه کون و فساد
شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد
حوریان رقص کنان ساغر مستانه زدند

مقطع:

طالع از شعر تو باشد همه چون دُر خشاب
کی توان گفت، غزل عارف شیراز جواب
چون شنا نیست ترا، پای منه در گرداب
کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند (۱۸)

قاضی سعدالدین خان (خان علوم) در سال اول سلطنت اعلیحضرت امان الله خان غازی نیز سمت قاضی القضاة داشت و سرانجام به تاریخ ۴ میزان ۱۲۹۸ شمسی در شیوه کی کابل پدر و دحیات گفت و همان شب پسرش عبدالکریم خان نزد شاه امان الله خان رفته او را از مرگ پدر خود مطلع ساخت و در مورد محل خاک سپاری آن مرحوم هدایت خواست. و اعلیحضرت غازی میفرماید که قاضی مرحوم شخص بزرگ بود باید در همان شیوه کی بخاک سپرده شود

و قبرش زیارت گردد. فردا شخص اعلیحضرت در تشیع جنازه اش اشتراک میکند (۱۹) و طبعاً اراکین دولتی نیز شاه غازی را همراهی کردند و جنازه با احترام خاصی (در باغچه مقابل قلعه که از مسجد فاصله زیادی نداشت) به خاک سپرده شد و تا سه روز نان از ارگ شاهی به شیوه کی آورده میشد و صرف مهمانان و اهل خانواده مرده دار میگردد. امروز مقبره آن مرحوم به زیارت مردم محل مبدل شده است.*

شاه امان الله بحدی گرویده خدمات صادقانه و فضیلت معنوی خاندان خان علوم و قاضی سعد الدین خان بود که وقتی عبدالرحیم خان نواسه قاضی، در توطئه قتل شاه امان الله در راه پغمان با چند نفر دیگر دستگیر و بحضور شاه آورده شدند، و هریک به گناه خود اعتراف و محکوم به اعدام شدند، شاه از اعدام عبدالرحیم منصرف شده و با قلم خود به قاضی سعدالدین خان نوشت: "جد بزرگوارم! عبدالرحیم گلوه نی را که میخواست به سینه من فیر کند، در پای خودش اصابت کرده و زنده است. من او را بخاطر خدمات شما بخشیدم، شما آرام باشید. فقط امان الله" (۸) شاه امان الله بخاطری به قاضی سعدالدین خان **جد بزرگوار** خطاب کرده که یک دختر قاضی سعد الدین خان به نام نواب جان، خانم امیر حبیب الله خان بود. قاضی سعدالدین خان بعد از مطالعه خط اعلیحضرت فوراً نفرمی فرستد و به طبیب زندان اخطار میدهد که نباید گلوه را از پای عبدالرحیم بیرون کند و به مداوای او بپردازد و طبیب هم اطاعت میکند و در نیجه عبدالرحیم از اثر خون ریزی می میرد. انجنیر نعیم خورمن علمی این نامه را نزد پدر کلان خود محمد فاروق خان علمی دیده و در یاد داشتهای خود آنرا برای من نقل کرده است.

گرچه قاضی سعد الدین خان در شیوه کی کابل زندگی میکردند، مگر منزل خاندانی شان در کوچه "خان ملا" واقع در شوربازار بود. در مورد کوچه "خان ملا" و منزل قاضی محمد سعید (خان علوم) آقای انجنیر خورمن علمی نوشته است که: از کوچه شوربازار بطرف چپ یعنی شمال، کوچه خان علوم جدا میشد که بعد از یک میدانی و فاصله سیصد متر دروازه بزرگ دوپله نی به عرض پنج متر و بلندی شش متر از چوب ضخیم به چشم میخورد که تاسالهای ۱۳۳۷ ش پابرجا بود. بعد از دروازه در دوطرف کوچه، حویلی ها با دیوارهای خیلی بلند موقعیت داشتند و سپس یک میدانی بزرگ و یک دالان بلند که از زیر آن یک گادی گذشته میتوانست با دروازه بزرگی قرارداد داشت. این دالان به حویلی کوچک و مهمانخانه بی منتهی میشد که اطاق های بزرگ و طولانی داشت. حویلی مرکزی بیشتر از یک جریب بود که با درخت های توت کهن سال و شاه توت مشجر شده بود. حویلی در سه سمت خود خانه های سه منزله روبه حویلی داشت. در طرف شمال حویلی برج پنج منزله بی خود نمائی میکرد که از پائین تا بالا اطاق های زیاد داشت که راه بالا رفتن آن نیز از زیر خود برج بود. برج بلند که از آنجا میشد همه شهر کهنه را دید، یکی از بلندترین نقاط شهر کابل در آن زمان بشمار میرفت و گفته میشد که یک منزل دیگر هم داشته که تنها چوکات آنرا که از گذر چوب ضخیم یک پارچه وزیر آن پایه هایی به فاصله یک متر قرارداد داشت موجود بود و تمام این چوکات بندی با چوب باهم محکم کاری گردیده بودند و هیچ میخ آهنی در آن بکار نرفته بود.

در منزل دوم و سوم آن کتابخانه و اطاق بزرگی برای نشستن و پذیرائی مهمانان و محل رفت و آمد قاضی ها و علما دینی بود. آنها کتابها را می دیدند و به جر و بحث می پرداختند و یا از محمد فاروق خان علمی پسر قاضی سعدالدین خان حل مشکل میکردند. محمد فاروق خان علمی، در این حویلی زندگی میکرد و میراث دار پدر خود بود. آقای خورمن علمی میگوید که: کتابها بصورت تخنیکی محافظت نمیگردید و اکثریت شان را موربانه خورده بود. نه فهرستی وجود داشت که اگر کسی کتابی را می برد دوباره برگرداند و اکثر آنرا نمی آوردند و کتاب مفقود میشد. چنانکه یک کتاب را میاجان مجددی (پدر صبغت الله مجددی) از نزد پدر کلانم برده بود، سه سال بعد شیرجان علمی آنرا از نزد ظاهر شاه آورد که گفته بودند این کتاب را کسی برای من تحفه داده ولی من عین کتاب را دارم و این کتاب را به صاحب آن بدهید. پدر بزرگ من عادت داشت که در ورق اول کتاب مینوشت: این کتاب به محمد فاروق علمی تعلق دارد، هر که دعوا کند دعواش باطل است. و از روی این نوشته ظاهر شاه کتاب را به شیرجان علمی سپرده بودند که از کاکایت است و به او برسان. آن کتاب از صایب تبریزی و قلمی خوش خط به قلم خود شاعر بود که مهر و امضا شده بود. (۲۰)

آقای خورمن متذکر میشود که در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ چندبار به پدر کلان خود (محمد فاروق علمی) پیشنهاد نمودم که کتابها را به کتابخانه عامه که پسرشان محمدولی علمی عمری در آنجا کار کرده و از اشخاص صاحب قلم و صادق کشور بود بدهد تا او غرقه بی را بنام قاضی سعد الدین خان در کتابخانه باز کنند، مگر ایشان حاضر نگردیدند و همواره میگفتند: تا من زنده ام کتابهای پدرم را بیجا نمیکنم. و سرانجام در ۱۳۶۱ محمد فاروق علمی فوت کرد و کتابها هم بعد از مرگش همه به تاراج رفت. خانه اش به هزاره ها به کرایه داده شده بود. در ۲۲ اطاق آن ۲۲ فامیل زندگی میکردند با آنکه دروازه کتابخانه قفل شده بود، مگر آن قفلها شکسته شدند و کتابها به غارت رفتند.

از قاضی سعد الدین خان ۱۱ پسر بجا مانده بدین نامها:

- ۱- عبدالشکور خان، بعد از فوت پدر رتبه قاضی القضاة یافت.
- ۲- عبدالغنی خان، تارتبه جنرال ملکی رسید و در جنگ استقلال شرکت ورزید و دین ملی خود را ادا کرد.
- ۳- عبدالکریم خان، در عهد امانی حاکم مهاجرین و ناقلین و بعد حاکم غزنی و مدتی حاکم اعلیٰ مشرقی و زمانی نایب الحکومه مزار شریف و سپس رئیس تنظیمه هزاره جات و در آخر نایب الحکومه قندهار بود و چهار مرتبه به زیارت بیت الله مشرف گشته است.
- ۴- نور احمد خان
- ۵- محمد حسین خان
- ۶- احمد علی خان، سی سال قاضی ابتدائیه و مرافعه شهر هرات بوده است.
- ۷- نصر الدین خان
- ۸- غلام حسین خان
- ۹- محمد فاروق خان
- ۱۰- محمد ابوبکر خان
- ۱۱- محمد عثمان خان



عبدالکریم خان نایب الحکومه

به قول آقای خوژمن، عبدالکریم خان در مزار شریف کارهای پر ثمری انجام داده که هنوز نام او در برخی از کارهای عام المنفعه ذکر میگردد، مثل کریم آباد و نهر کریم آباد و تعمیرات دولتی و باغات و غیره. آخرین وظیفه او در عهد شاه امان الله، حکومت قندهار بود. وقتی شاه امان الله از سلطنت دست گرفته راهی قندهار شد، عبدالکریم خان، اقوام درانی قندهار و اطراف را جمع آوری و لشکری ترتیب داده بسوی کابل حرکت میکند. در غزنی با شاه امان الله روبرو میشود و او را استقبال نموده برای گرفتن تاج و تخت از چنگ بچه سقاو تشویفش میکند، ولی شاه پیشنهاد وی را نمی پذیرد و چون عبدالکریم خان بر نظر خود پافشاری میکند، شاه همان دم کاغذ و قلم می طلبد و عبدالکریم خان را از حکومت قندهار بر طرف و به جای او عبدالعزیز خان (وزیر حربیه) را مقرر و جانب قندهار حرکت میکند. عبدالکریم خان با خاطر آزرده در رکاب شاه امان الله تا سپین بولدک و چمن او را همراهی میکند و بعد به کابل بر میگردد و دیگر از کار در دولت صرف نظر مینماید. باری نادر خان او را به همکاری دعوت مینماید اما او میگوید: من در عمرم یک بار دار داشته ام، نمیتوانم هر روز یک بار دار جدید بگیرم. عبدالکریم وقتی از تنگدستی شاه امان الله در ایتالیا خبر میشود، مبلغی پول و طلا به او میفرستد، به خاطر این همنواهی سردار هاشم خان او را احضار و اخطار میدهد که دیگر اینکار را تکرار نکند. (۲۱)

پسران عبدالکریم خان:

- ۱- عبدالرحیم خان
- ۲- عبدالعظیم خان
- ۳- نظام الدین خان
- ۴- قاری عبدالخالق خان (پدر داکتر عبدالواحد کریم، دیپلمات و سفیر افغانستان در عهد ظاهر شاه و داود خان در مصر، عراق، فرانسه، و اشنگتن و اکنون در ویرجینیای امریکا زندگی میکند. نامبرده شخصیت دانشمند، ملی و مستقل است.)
- ۵- جنرال عبدالقیوم خان

- ۶- علی احمدخان
۷- محمدولی خان
۸- عبدالباقي خان کریمی، شاعر، نویسنده، ادیب و اهل مطبوعات و مدتی مسئول جریده اتفاق اسلام هرات و بعد رئیس دیوان محاسبات بود.
۹- محمدحسین خان
۱۰- قیام الدین خان
۱۱- عبدالحکیم خان
۱۲- غلام علی کریمی، درعهدظاهرشاه، استاد و رئیس پوهنزی حقوق و عضو ستره محکمه (عضوشورای عالی قضا)
۱۳- غلام عمرخان، بعد از کودتای داودخان به جنرالی رسید و مدتی با داودخان همکاری نمود.

باقی دارد